

ویژگی های اساسی

جنبش آزادی بخش زنان

آیا به راستی آن گونه که در تبلیغات دامنه دار و روزمره در بوق و کرنای سرمایه داری دمیده می شود محرومیت و نابرابری زنان با مردان، ناشی از «خودخواهی ذاتی مردان» و یا «ضعف وضعیت جسمی و روحی زنان» است؟

چرا با اینکه در جوامع پیشرفته سرمایه داری، سطح آگاهی و دانش اجتماعی از رشد فزاینده ای برخوردار است و زنان از آزادی های نسبی برخوردارند، باز هم شاهد تبعیض و موقعیت فرودست زنان هستیم؟

طبقات ارتجاعی، سرمایه داران، مذاهب گوناگون و نظریه پردازان حامی شان همه و همه بر روی علت اساسی وضعیت نابرابر و تبعیض آمیز زنان با مردان پرده افکنده، آن را به حوزه های قانونی و اخلاقی حواله می دهند. حال آنکه دلیل محرومیت زن نیز مانند سایر مسائلی که به تباهی توده های وسیع مردم انجامیده، از حفظ و احترام به مالکیت خصوصی و استثمار برمی خیزد. نابرابری زن و مرد در مقابل قانون که میراث شرایط اجتماعی گذشته است نه علت، بلکه معلول سرکوب اقتصادی زنان است. اگر برای توده های وسیع زنان روشن گردد که علت اصلی موقعیت فرودست آنها در جامعه، و ستم ها و تبعیض هائی که بر آنان وارد می شود ناشی از خبثت ذاتی مردان نیست، بلکه ناشی از روابط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه و سنت های کهن و افکار و عقایدی ارتجاعی است که بورژوازی و طبقات استثمارگر دیگر در حفظ و تداوم آنها نفع دارند،

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران



شماره ۷ - اسفند ۱۳۹۰



فهرست:

- | | |
|------|---|
| ۱ ص | ویژگی های اساسی جنبش آزادی بخش زنان |
| ۵ ص | مروری شماتیک بر انقلاب بدفرجام بهمین و تبعات آن |
| | آیا راهکارهای رفسنجانی قادر به حفظ عمود خیمه انقلاب |
| ۸ ص | و ولایت فقیه خواهد شد؟ |
| ۱۳ ص | بی اعتنایی به سیاست |
| ۲۲ ص | سازمان های طبقه کارگر |
| ۲۴ ص | دو شعر |

در این صورت صفوف نیروهایی که در مقابل طبقه سرمایه دار و دیگر استثمارگران شکل می گیرد وسیع تر، نیرومند تر و فشرده تر خواهد شد.

درک اینکه چرا جنبش مدرن و توده ای زنان برای آزادی مقارن با جنبش طبقه کارگر برای آزادی از استثمار و نظام طبقاتی است و درک اینکه چرا جنبش مدرن و توده ای زنان در بخش عظیم خود جزئی از جنبش کارگری است، دشوار نیست. سرمایه داری با از میان برداشتن موانع تبدیل شدن زن به نیروی کار در عرصه اجتماعی، هر چند زمینه استثمار شدید زنان (و نیز مردان) را ایجاد کرد، اما در همان حال زمینه استقلال اقتصادی زنان را تا حد زیادی فراهم نمود. استقلال اقتصادی زنان، تبعیض های اقتصادی و حقوقی و سیاسی ای را که در جامعه و در خانواده بر آنان وارد می شد برای زنان آشکارتر و روشن تر نمود. زنان که برای فعالیت در رشته های مختلف صنعت و خدمات نیاز به حد معینی از سواد و مهارت داشتند نخست حق تحصیلات ابتدائی و سپس تحصیلات متوسط و عالی را نیز پیدا کردند (هرچند بسیار دیرتر از جنس مذکر و محدودتر از آن). سواد آموزی و توانائی خواندن و نوشتن در میان زنان و دختران که برای رفع نیازهای اقتصادی و اجتماعی بورژوازی گسترش یافته بود در همان حال زمینه هایی برای آگاهی زنان فراهم کرد. آنان به رغم بورژوازی و دیگر طبقات و لایه ها و گروه های ارتجاعی چشمانشان باز شد و تا حدی توانستند به غلط بودن ایده های ارتجاعی و آموزه های دینی و خرافی مدافع برتری مرد بر زن پی ببرند.

اما آگاهی واقعی زنان به حقوق خود و چگونگی دست یابی بدان حقوق، اساساً در عرصه مبارزات اجتماعی و

سیاسی حاصل می شود و نه در مدرسه و کتابخانه. همچنین زنان کارگر و زحمتکش زمینه و شرائط بیشتری نسبت به زنان متعلق به طبقات دارا برای پی بردن به علل اصلی ستم و تبعیض بر زنان دارند، به رغم اینکه این آخری ها دسترسی شان به سواد و فرهنگ بیشتر است. علت این امر آن است که زنان طبقات دارا (به ویژه در جوامعی مانند ایران) هر چند از تبعیض های حقوقی و اجتماعی رنج می برند اما برخلاف زنان کارگر و زحمتکش استثمار نمی شوند و حتی بسیاری از زنان طبقات دارا زنان و مردان کارگر و زحمتکش را به طور مستقیم یا غیر مستقیم استثمار می کنند. بنابراین منافع یک زن سرمایه دار بر خلاف زن کارگر، نه در لغو استثمار، بلکه در تداوم آن، نه در برابری مزد مرد و زن در مقابل کار یکسان، بلکه در حفظ موقعیت فرودست زنان در زمینه مزد است که باعث تشدید استثمار زنان کارگر و در نهایت تشدید استثمار همه کارگران زن و مرد می شود. افزون بر نابرابری در زمینه مزد، استخدام، اشتغال، تصدی مسولیت ها، آسیب پذیری شدیدتر به هنگام بیکاری و بحران و غیره، زنان کارگر و زحمتکش بار سنگین کار خانگی (آشپزی، نظافت، رختشویی، نگهداری کودکان، خرید و غیره) را نیز بر دوش می کشند، در حالی که زنان طبقات دارا می توانند همه یا بیشتر این کارها را به خدمتکاران زن و مرد واگذار کنند. بدین سان از نظر عینی، مسائل، مشکلات، نیازها و خواست های زنان کارگر و زحمتکش اساساً با مسائل، مشکلات، نیازها و خواستهای زنان طبقات دارا متفاوت است. مسأله اصلی زنان طبقات دارا در جامعه سرمایه داری، حق مالکیت و برابری حقوقی و سیاسی با مردان بورژوا و دیگر طبقات دارا است. آنها در بهترین حالت خواستار اصلاحاتی حقوقی و قانونی در چارچوب

– حمایت می کنند، هرچند برخی از حقوق آنان – به عنوان زن – را پایمال می نمایند. جنبش بورژوائی زنان همواره در حال بده بستان بین خواست های زن بورژوا به عنوان بورژوا، و زن بورژوا به عنوان زن است و یکی از دلایل رادیکال نبودن، محافظه کار بودن و سازشکاری آن با ارتجاع سرمایه داری و غیرسرمایه داری همین بده و بستان است.

اما جنبش کارگری زنان برای آزادی، جنبشی عمیقاً دموکراتیک است، زیرا خواستار به رسمیت شناختن حقوق نیمی از جمعیت و برابری حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زن و مرد است، زیرا خواستار شرکت برابر زنان با مردان در اداره جامعه است، زیرا جنبشی عمیقاً عرفی است چون خواست های جنبش زنان برای آزادی و برابری جز با جدائی کامل دین از دولت، آموزش و حقوق حاصل نمی شود، چون یکی از سرچشمه های قانونی و حقوقی بردگی زنان وابستگی دولت، دستگاه حقوقی و قانونی و آموزش به دین و نهادهای دینی است، زیرا تحقق آزادی زن به معنی ریشه کن کردن یک رشته قوانین، نهادها، سنت ها و روابط است که نه تنها زنان، بلکه مردان را نیز در تحلیل نهائی به بردگی یا تباهی می کشند.

جنبش کارگری زنان جزئی از جنبش کارگری در معنی وسیع کلمه است. این بدان معنی نیست که جنبش کارگری زنان در جهت محدود کردن خواست های این جنبش است: درست برعکس، جنبش کارگری زنان وسیع ترین خواست های دموکراتیک همه زنان را دربر می گیرد و در همان حال خواست های ویژه زنان کارگر را نیز، که بخش بزرگ و روزافزونی از زنان جامعه هستند، شامل می شود.

سرمایه داری به گونه ای هستند که زن بورژوا دارای موقعیتی همتر از با مرد بورژوا باشد. برآورده شدن این خواست ها تا حدی به ثبات جامعه سرمایه داری نیز – دست کم در کوتاه مدت – کمک می کند. در حالی که نیازها، خواست ها، منافع و در نتیجه اهداف و شیوه مبارزاتی زنان کارگر و زحمتکش اساساً با نیازها، خواست ها، منافع و در نتیجه اهداف و شیوه های مبارزاتی زنان بورژوا و دیگر طبقات دارا فرق دارد و برآورده شدن آنها (هرچند به طور کامل در جامعه سرمایه داری میسر نیست) به طور عینی زمینه را برای رشد و تکامل جنبش کارگری و تلاشی جامعه سرمایه داری مساعدتر می سازد و با عریان ساختن تضادهای طبقاتی ارکان این جامعه را به لرزه در می آورد.

یکی از علل اینکه در جوامع سرمایه داری هم با جنبش بورژوائی زنان و هم با جنبش پرولتری زنان روبروئیم همین است. جنبش بورژوائی زنان علاوه بر تلاش برای تأمین حقوق زنان بورژوا این وظیفه را نیز برای خود قائل است که محتوای ضد سرمایه دارانه جنبش زنان برای آزادی را که دارای عمیق ترین پیوند با جنبش دموکراتیک رادیکال و با جنبش کارگری است و به هر دو اعتبار، جنبشی سیاسی و طبقاتی است، جنبشی غیر سیاسی و غیر طبقاتی جلوه دهد. جنبش بورژوائی زنان، مشکلات و مسائل زنان را اساساً ناشی از خودخواهی مردان و یا صرفاً ناشی از برخی سنت های گذشته و پائین بودن سطح آگاهی جامعه قلمداد می کند و نقش روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه را در زمینه ستم جنسی و تشدید و تداوم آن، نادیده می گیرد، زیرا این روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم از منافع بنیادی زنان بورژوا – به عنوان اعضای این طبقه

کارهایی که برای سلامت جسمی و روحی زنان زیان آورند، ایجاد مؤسسات و نهادهایی که بار سنگین کار خانگی را سبک کنند، کمک های مالی، اجتماعی، بهداشتی، آموزشی ویژه به زنان مجرد دارای فرزند و غیره.

مسأله زنان تنها با برآورده شدن خواست های عام و خواست های ویژه ای که مطرح شدند حل نمی شود. مسأله تبعیض و ستم بر زنان یکی از میراث های جامعه طبقاتی است که حتی پس از برافتادن حاکمیت سرمایه داران و زمینداران به اشکال مختلف به زندگی خود ادامه می دهد و یکی از وظائف بزرگ جامعه سوسیالیستی حل این مسأله است. موقعیت نابرابر زن و مرد در جامعه نهادینه شده و ایده ها، رفتارها و فرهنگی که ناشی از ستم و تحقیر بر زنان اند و به تداوم وضعیت فرودست زنان کمک می کنند، در مدت کوتاهی از میان نمی روند. به همین دلیل است که سازمان های زنان کارگر و جنبش کارگری زنان وظائف دیگری علاوه بر مبارزه برای خواست هایی که در بالا ذکر شد برعهده دارند. یکی از این موارد تلاش های نظری و عملی و آموزشی برای یافتن راه حل هایی در زمینه برداشتن بار سنگین کار خانگی از دوش زنان است.

در وضعیت کنونی ایران که بحران سیاسی و اقتصادی عمیقی بر جامعه حاکم است، در وضعیتی که رژیم به رغم سرکوب ها، کشتارها و بگیر و ببندها، عریبه کشی ها و تبلیغات سرسام آور و تهوع آور موفق به تثبیت اوضاع نشده و شرائط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به گونه ای است که چشم انداز اعتراضات عمیق تر به ویژه از جانب طبقه کارگر و توده های زحمتکش و تهی دست غیر واقع بینانه نیست، جنبش زنان در ایران، به ویژه

یک رشته از خواست ها و حقوق زنان مانند حق برابر زنان و مردان در امر طلاق و سرپرستی کودکان و به طور کلی امور خانواده، حق زنان در سقط جنین، حق برابر فرزندان دختر و پسر از ارث (تا هنگامی که و تا حدی که جامعه ارث بری را به رسمیت بشناسد)، حق برابر مرد و زن در تصدی همه مسؤلیت های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، حق آزاد دختر و پسر در انتخاب همسر، منع ازدواج اجباری، منع دخالت دولت و اشخاص در زندگی و انتخاب جنسی افراد بدون درخواست خود آنها، لغو تعدد زوجات و صیغه، لغو سنگسار و دیگر مجازات های موهن و قرون وسطائی، منع حجاب اجباری و آزادی انتخاب پوشش و غیره، حقوق و خواست هایی هستند که هم به نفع زنان کارگر و زحمتکش اند و هم به نفع زنان بورژوا (به عنوان زن و نه به عنوان بورژوا). این خواست ها و حقوق به طور کلی به نفع جامعه اند و جنبش کارگری زنان و سازمان های زنان کارگر باید از این حقوق دفاع کنند و بی تردید دفاع می کنند. جنبش های بورژوائی زنان نیز تا هنگامی و تا درجه ای که از چنین خواست هایی حمایت کنند و پشتیبانی شان از این خواست ها در گرو و وابسته به پشتیبانی از خواستی ارتجاعی نباشد، می توانند مورد حمایت قرار گیرند.

اما خواست های ویژه زنان کارگر نیز وجود دارند که سازمان های زنان بورژوا یا با آنها مخالف و یا به آنها بی اعتنا هستند و زنان کارگر و زحمتکش (و نیز مردان کارگر و زحمتکش) باید مدافع آنها باشند. مانند لغو تبعیض جنسی در زمینه مزد، اشتغال و استخدام، حق مرخصی با حقوق برای دوران بارداری و زایمان، برقراری شیرخوارگاه و مهد کودک به هزینه کارفرما برای کودکان کارگران، منع کار شبانه برای زنان و نیز

مروری شماتیک بر انقلاب بدفرجام بهمن و تبعات آن

بهر روز فرهیخته

بهمن ۱۳۹۰

شکی در این نیست که در فقه شیعه گرایش قوی به حکومت اسلامی یا به عبارت دیگر تمرکز قدرت سیاسی در دستان فقیهان شیعه وجود دارد. این چیزی است که به آن به ویژه با تسلط استعماری انگلیس بر هند توسط گرایش عمومی پان اسلامیتی - که تنها خاص مذهب شیعه نیست - دامن زده شد. ولی به طور مشخص، تدارک عمل و شرکت خط ویژه روحانیت شیعه معتقد به حکومت اسلامی (پان اسلامیت) در انقلاب بدفرجام بهمن، از خرداد ۱۳۴۲ از سوی این روحانیان در ایران صورت گرفت. این تدارک را نباید به منزله یک برنامه ریزی دقیق برای تحقق این انقلاب در نظر داشت. آنچه به روشنی در این باره می توان گفت این است که از خرداد ۱۳۴۲ به بعد است که فکر سازماندهی و تربیت کادر روحانی برای تبلیغ، ترویج و القای اندیشه حکومت اسلامی در میان آن بخش از سران روحانیانی که به تصرف قدرت سیاسی معتقد بودند، به گونه ای جازم به وجود آمد.

از این زمان است که مردم ایران با آخوندهای جوان سخنوری مواجه هستند که به شهرها و روستاهای کشور روانه می شوند و می توانند مساجد تهی شده از مردم را انباشته از جمعیت کنند. از این زمان مساجد دیگر جای اندکی از پیران مسجد رو نیست، بلکه پر از جوانان زن و مرد می شود. نتیجه فعالیت این دوره ۱۵ ساله این بخش از روحانیان، از یک سو ایجاد شبکه وسیعی از

جنبشی که رهائی زنان را تنها از طریق سرنگونی انقلابی رژیم مرتجع جمهوری اسلامی میسر می داند و وظائف و چالش های بزرگی برعهده دارد.

روشن است که مبارزه برای خواست های عام و خواست های ویژه ای که مطرح شد نه تنها باید ادامه یابند، بلکه باید تشدید شوند. شرکت وسیع زنان و دختران در جنبش های اعتراضی اخیر نشانی از عزم راسخ آنها در مبارزه با رژیم اسلامی و برای دموکراسی و حقوق زن است. جنبش زنان برای آزادی، همانند جنبش کارگری و نیز جنبش ملل زیر ستم ایران برای حق تعیین سرنوشت و برابری ملت ها از مهم ترین مواردی هستند که مبارزه واقعا دموکراتیک و انقلابی جامعه را از جریان های فلج کننده، فریبکارانه و برده سازی مانند جریان های اصلاح طلبانه و لیبرالی در ایران متمایز می کنند. اصلاح طلبان و لیبرال ها دشمن طبقه کارگر و جنبش مستقل کارگری، دشمن برابری ملت ها و دشمن آزادی زنان اند. به همین طریق گسترش و تعمیق جنبش زنان، به ویژه جنبش زنان کارگر نقشی تعیین کننده در تقویت جنبش کارگری و جنبش انقلابی به طور کلی دارد.

گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زن

زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم

کارگران انقلابی متحد ایران

برای ارتقای خیزش ما به یاری انقلابیان

پرولتاری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

آنان در سراسر کشور است و از سوی دیگر آمادگی پذیرش وسیع توده مردم برای حکومت اسلامی است.

در همین دوره، جریان های چپ کشور که به شدت توسط حکومت شاه سرکوب می گشتند - با توجه به ناتوانی نظری شان در حل مسایل مربوط به بحران جهانی جنبش سیاسی طبقه کارگر و نیز به ویژه ناتوانی نظری شان در حل مسایل نظری مربوط به انقلاب ایران - ناگزیر به اختلافی کامل بودند؛ در حالی که روحانیان پان اسلامیت تحت عنوان تبلیغ دین از آزادی نسبی برخوردار بودند و شدت برخورد رژیم شاه با آنان قابل مقایسه با سرکوب نیروهای چپ نبود (تنها استثنا در این مورد سازمان مجاهدین خلق بود که - آن هم به خاطر خط تروریستی خود این سازمان - شدیداً سرکوب می گشت). انجمن های گوناگون مذهبی و حسینی های ارشاد بدون مزاحمت و مانع جدی در برابر چشمان پلیس امنیتی شاه، ساواک، برگزار می شد.

این دوره ۱۵ ساله مقارن است با رشد اقتصاد ایران، با احتساب افزایش قیمت نفت، و افول آن در نتیجه بحران اقتصاد جهانی به گونه ای که از یک سو با سرمایه های عاطل و از سوی دیگر با نابودی ۶۰ درصد پول اعتباری کشور (۱) در نیمه دوم سال ۱۳۵۶ مواجه هستیم. ریچارد کاتم دیپلمات و محقق دانشگاهی آمریکایی در کتاب خود «ناسیونالیسم در ایران» به کمک آمارهای تشریحات اکونومیست و نیویورک تایمز می نویسد: «در فاصله سال های دهه ۵۲ - ۱۳۴۲ درآمد سالانه نفتی ایران به یک میلیارد دلار بالغ شده و در سال آخر از این مبلغ نیز تجاوز کرده است. در طی همین دوره، تورم ناچیز بوده اما تولید ناخالص ملی از ۴/۵ درصد به ۱۵/۳ درصد افزایش یافته است. یعنی رشد اقتصادی

ایران در حد ژاپن بوده و حاصل آن به صورت بهبود واقعی وضع زندگی اکثریت جمعیت و افزایش سطح زندگی آنان نمودار شده است. با افزایش قیمت نفت در ۱۳۵۲ نرخ رشد اقتصادی ایران مافوق تصور بود: ۳۴ درصد در ۱۳۵۳، ۴۲ درصد در ۱۳۵۴، ۱۷ درصد در ۱۳۵۵. اما حالا دیگر تورم خاصه در بخش مسکن و مستغلات بین ۳۰ تا ۳۵ درصد شده بود و نمی شد آن را نادیده گرفت [این همان زمانی است که اکبر هاشمی رفسنجانی از همین نوع معاملات سودی چند ده میلیون تومانی به قیمت آن وقت کرده بود و اکنون هم، در سال ۱۳۹۰، به عنوان نماینده بورژوازی بزرگ خصوصی سرکرده همین نوع تجارت و معاملات است. ب. ف.]. شکی نیست که ثبات سال های ۵۲ - ۱۳۴۲ و بحران عمومی و جدی سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بازتاب افزایش درآمد اغلب ایرانیان در دوره اول و کاهش درآمد اکثریت مردم - بجز عده ای بسیار معدود - در اثر بحران وخیم اقتصادی در دوره دوم بوده اند.» (۲)

به عبارت دیگر وضع اقتصادی زندگی مردم که نسبت به گذشته ها به مراتب بهتر شده بود، ناگهان با سقوط مواجه شد. یعنی برای نخستین بار در تاریخ اقتصاد ایران بحران سرمایه داری رخ داده بود. چیزی که در آن به طور معمول، در نتیجه دوره رونق اقتصادی وضع زندگی مردم به مراتب بهتر از دوره رکود اقتصادی است و در دوره رکود اقتصادی توده مردم یکباره با بیکاری و سقوط سطح اقتصادی زندگی خود روبرو می شوند. این وضعیت در نبود بدیل سیاسی دیگر، که محصول سرکوب مخالفان سیاسی در دوران حکومت پهلوی بود، به طور کامل به نفع روحانیت پان اسلامیت، که دارای تشکل سراسری در کشور بود و سال ها در ایجاد پذیرش

فکر حکومت اسلامی در میان توده مردم کار کرده بود، تمام شد.

هنگامی که در شرایط بحران اقتصادی نارضایی و مبارزه توده های مردم (کارگران و زحمتکشان) به اوج خود رسید و جز الیگارشوی مالی همه طبقات اجتماعی با انگیره ها و دلایل گوناگون به خصم دربار شاه تبدیل شدند (و این حتی شامل بورژوازی تجاری و نیز بورژوازی صنعتی نوپا می شد که در معرض ورشکستگی عمومی قرار گرفته بودند)، یعنی در یک کلام شرایط انقلابی به وجود آمد، شرایطی که در آن کابینه ها توان اداره قدرت دولتی را نداشتند و یکی پس از دیگری سقوط می کرد، روحانیتی که طی ۱۵ سال به گونه ای متمرکز برای ایجاد حکومت اسلامی فعالیت کرده بود و تشکیلات به قدرت رسیدن خود را ساخته بود، توانست در انقلاب بهمن سال ۱۳۵۷ در تبنای و توافق با امپریالیسم قدرت سیاسی را به چنگ آورد.

در سال ۱۳۵۷ روحانیان پان اسلامیت برای تصرف قدرت سیاسی و ایجاد رژیم و دولت اسلامی تنها نبودند. آنان به طور کامل نه فقط از کمک های سرمایه داران متوسط تجاری و صنعتی که در شرایط بحران اقتصادی در حال ورشکستگی بودند و نیز زمینداران بهره مند گشتند، بلکه به طور وسیع از کمک های خرده بورژوازی چه در شکل مستقیم و چه در شکل غیر مستقیم سود بردند. از میان جریان سرمایه داران متوسط لیبرال، نهضت آزادی، لیبرال های - مذهبی، تماماً در خدمت روحانیت پان اسلامیت درآمد. آنان چه در داخل ایران و چه در خارج از ایران در مذاکرات خود با دولت های خارجی پشتیبانی دولت های مقتدر را برای تصرف قدرت سیاسی توسط این روحانیت فراهم کردند. خرده

بورژواها در چهره سازمان های گوناگون به ویژه در نقش حزب توده ایران و آن بخش از سازمان فدائیان خلق که بعدها به اکثریت معروف شد، در این راه مجاهدت کامل نمودند. به عنوان نمونه نفوذ این دو جریان در نمایندگان نفتگران سبب شد که این نمایندگان درباره سرنوشت نفت و کارگران و کارکنان این رشته مهم اقتصاد ایران با نهضت آزادی که در خدمت روحانیت پان اسلامیت بود کنار آیند و زمینه های اقتصادی و انسانی قدرت یابی این بخش از روحانیان را فراهم کنند. این همه به رغم هشدارهایی بود که در روزهای مذاکره نمایندگان نفتگران در تهران به آنان داده شد که: با عمل خویش در حال خیانت به انقلاب و منافع کارگران و سایر توده های مردم هستند.

جلال سرفراز روزنامه نگار و عضو هیئت تحریریه کیهان در سالهای انقلاب می نویسد:

«تیراژ کیهان در ماههای آخر انقلاب از یک میلیون سر زد و گاه در بازار سیاه با چند برابر قیمت به فروش می رسید. در چنین شرایطی برای نخستین بار عکس های بزرگ آیت الله خمینی به ابتکار رحمان هاتفی [عضو مخفی حزب توده ایران در آن زمان] در کیهان منتشر و خبرهای مربوطه بزرگنمایی شد.

رحمان هاتفی در بحرانی ترین شرایط حاکم بر جامعه به سردبیری روزنامه "کیهان" گمارده شد. امیر طاهری کنار گذاشته شد و رحمان هاتفی بجایش نشست.

پس از پایان اعتصاب دوم مطبوعات، کیهان با چنین تیتری منتشر شد: "به فرمان امام خمینی اعتصاب مطبوعات پایان یافت". این خبر با کوشش روزنامه نگاری به نام خوانساری، فرزند یکی از آیت الله های مستقر در قم و با جلب موافقت رحمان هاتفی صفحه اول

بورژوازی بوروکراتیک - نظامی است، ولی به خاطر رشد روز افزون مالکیت خصوصی، و خصوصی شدن سرمایه های دولتی، اگر رژیم جمهوری اسلامی یک تا دو دهه دیگر دوام آورد، قدرت سیاسی در آینده از آن بورژوازی بزرگ خصوصی خواهد بود.

زیر نویس ها

(۱) «قسمت عمده وسیله پول در گردش عبارت است از برات های مبادله ای، در صورتی که پول کاغذی بخش نسبتاً کوچکی را و سکه بخش به مراتب کوچکتری را تشکیل می دهد. برای مثال در انگلستان، پول پانزده برابر بیشتر به شکل برات های مبادله ای و اسکناس های بانکی در جریان است تا به شکل سکه.» (ایدئولوژی آلمانی، صفحات ۴۹۳ - ۴۹۲، ترجمه تیرداد نیکی). اکنون در همه کشورها، نسبت پول اعتباری به اسکناس و سکه به مراتب بیشتر از زمان نوشتن ایدئولوژی آلمانی است. ب. ف

(۲) ریچارد کاتم، «ناسیونالیسم در ایران»، صفحات ۴۰۹ - ۴۰۸، ترجمه احمد تدین، انتشارات کویر، چاپ چهارم.

(۳) نقل از سایت فارسی بی بی سی چهارشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۹۰، ۱ فوریه ۲۰۱۲.

آیا راهکارهای رفسنجانی قادر به حفظ عمود

خیمه انقلاب و ولایت فقیه خواهد شد؟

شیده فرخ فروز

دعوا و درگیری های بین جناح ها و باندهای رقیب درون حاکمیت، موضوعی است که از ابتدای روی کار

روزنامه را پرکرد. سندیکای روزنامه نگاران و نویسندگان مطبوعات و بسیاری از روزنامه نگارانی که به انقلاب اسلامی و وعده های آیت الله خمینی و طرفدارانش باور نداشتند به این کار اعتراض کردند.» (۳)

انقلاب بهمن که به خاطر خیزش انقلابی وسیع توده های مردم، یعنی کارگران و زحمتکشان، رخ داد، می توانست انقلابی دموکراتیک باشد، ولی با به قدرت رسیدن روحانیت پان اسلامیست و تشکیل رژیم جمهوری اسلامی، به انقلابی عقیم و بد فرجام بدل شد. با تثبیت قدرت سیاسی روحانیان پان اسلامیست، توده های مردم به مرور دریافتند که تصورشان از اینکه رژیم اسلامی حاکم، میوه و ثمره مبارزات و انقلاب خود آنان است، توهمی بیش نبوده است.

روحانیان پان اسلامیست برای حفظ سلطه سیاسی خود ناگزیر به فرصت دهی هرچه بیشتر به پاگیری و تشکیل بورژوازی بوروکراتیک - نظامی جدیدی بوده اند که اکنون قوی ترین بخش بورژوازی در ایران و پایگاه قدرت سیاسی این روحانیت است. این روند، مبارزه وحشیانه سختی را در درون طبقه حاکم بورژوا و زمینداران بزرگ طی کرده است. در این روند، بورژوازی لیبرال جمهوری خواه، لیبرال های مذهبی و بوروکرات های لیبرال یکی پس از دیگری از قدرت سیاسی رانده شدند. هم اکنون آخرین جنگ قدرت، بین بورژوازی بوروکراتیک - نظامی و بورژوازی بزرگ خصوصی در جریان است. برنده این جنگ در کوتاه مدت، با توجه به حمایت روحانیت پان اسلامیست که همه ابزارهای واقعی قدرت مانند اقتصاد دولتی و نیروهای مسلح و غیره و نیز ابزارهای قانونی را در دست دارد،

آن نشد که پس از آن وقیحانه از سرکوب و اعدام و کشتار زندانیان سیاسی در دهه 60 (دهه سیاه و خونبار حیات ننگین رژیم) دفاع نکند!

"... معمولاً ذات انقلاب‌ها همیشه تندروی‌هایی را نیز به همراه داشته و از این نظر انقلاب اسلامی نیز شاید در مواردی در امان نبوده، ولی با این وجود دستاوردهای نظام بسیار سرفرازانه است. آیت الله هاشمی رفسنجانی با اشاره به برخورد با برخی از گروه‌ها نظیر منافقین و فدائیان خلق، عملکرد خود آنان را موجب حذف و برخورد نظام، با آنان دانست و گفت: تا زمانی که این گروه‌ها دست بر سلاح و جنگ مسلحانه نبرده بودند، در نظام تحمل می‌شدند ولی زمانی که امنیت مردم و جامعه را با خطر جدی مواجه کردند نظام ناچار شد با آنان برخورد کند و از آنجائی که در میان مردم نیز جایگاهی نداشتند، منجر به حذف آنان از صحنه سیاسی کشور شد." (روزنامه آفتاب یزد - 17 / 7 / 90 تأکید از ما است)

دفاع بی‌شرمانه از زندانی کردن، شکنجه و اعدام گروه‌های سیاسی که به سادگی و به بهانه "مسلح بودن و اقدام علیه امنیت"، به درو کردن حیات هزاران جوان رزمنده و انقلابی، انجامید به امید آن که بذر انقلاب را بخشکانند، به راستی که برای این سیاستمداران حرفه‌ای سرمایه، "دست‌آورد سرفرازانه" نظام به شمار می‌آید. رفسنجانی که در بیشتر سخنان خود فریبکارانه از سیاستهای ضد مردمی و تالانگری‌های رژیم طی سال‌های مدید، تحت عنوان "تند روی یا اشتباه" در مقاطعی از حیات رژیم، به راحتی عبور می‌کند، در عین حال باز هم مدافع دوآتشه همان "تندروی‌ها و اشتباهات" از کار درمی‌آید و بر همه آنها مهر تأیید می‌زند، چرا که خود طی سال‌ها

آمدن جمهوری اسلامی تا به امروز ادامه دارد. تضادهایی که بر سر سلطه اقتصادی و سیاسی است و در سال‌های اخیر از یک سو با انباشت عظیم سرمایه و ثروت در دست گروه‌های مختلف حاکم، و از سوی دیگر به خاطر چشم انداز دست‌یابی به سرمایه، ثروت و امکانات عظیم‌تر، شدت بیشتری یافته‌اند. این درگیری‌ها که در برهه‌هایی از تاریخ حیات ننگین رژیم، از حذف، طرد و راندن رقبا از صحنه، تا حتی تصفیه در خونین‌ترین شکل (از عزل بنی‌صدر، اعدام قطب زاده و برخی نزدیکان منتظری و ... در گذشته گرفته تا طرد و تصفیه اصلاح‌طلبان حکومتی و اخیراً حمله به احمدی نژاد)، تداوم یافته است، بالاخره "سردار سازندگی" و خانواده‌اش را نیز بی‌نصیب باقی نگذاشت. رفسنجانی این رویه کهنه کار سیاست، که خود در سناریونویسی این چنینی در مورد رقبا و مخالفین ید طولائی دارد، هنوز هم به جایگاه پیشین خود شدیداً دل‌بسته است و حاضر به ترک صحنه و واگذاری قدرت به رقبا نیست. او این بار زیرکانه در هیبت منجی افسانه‌ای کشتی فرسوده رژیم، در برابر امواج خشم‌توده‌های محروم، می‌خواهد که سکاندار باشد. او در ماه‌های پس از انتخابات رسوای رژیم در خرداد ماه نیز، در نماز جمعه، هنگامی که مردم و جوانان معترض شجاعانه خیابانها را عرصه اعتراضات و بیان تنفر خویش از "دیکتاتور" خامنه‌ای و احمدی نژاد ساخته بودند، و بیم درهم شکستن کشتی فرسوده رژیم، بیش از هر زمان خواب راحت را از چشمان حضرات حاکم و کل جناح‌های بورژوازی ربوده بود، فریبکارانه در هیبت یک "دموکرات" (البته ترسان از انقلاب!) از آزادی زندانیان سیاسی و مشکلات خانواده‌های آنان و حل بحران سخن گفت. این ژست دموکراتیک که ضرورت شرایط آن ماه‌ها بود، مانع از

سیاست های سازندگی دوران تصدی خویش، عصری
طلائی بسازند:

"... باید همواره دستاوردهای اساسی انقلاب و نظام
جمهوری اسلامی را از ضعف های مدیریتی و فردی و
ناکامی های جناحی جدا و دستاوردهای مثبت را تقویت و
ناکارآمدی های مدیریتی را با جدیت و صداقت برطرف
کنیم." (همان منبع - 90/5/29)

"... اگر چه ممکن است به خاطر عملکرد بد سلیقه ای
برخی اشخاص، به ارزش ها و دستاوردهای انقلاب
صدمه وارد شده باشد، اما در هیچ شرایطی نباید امید به
اصلاح امور را از دست داد." (همان منبع - 90/7/1)

رفسنجانی در برابر جناح های حاکم اصول گرا، که پس
از حملات شدید و افشاگری و رو کردن فساد و سوء
استفاده های مالی او و خانواده اش، در طرد وی از
سنگر باقی مانده اش ریاست مجمع تشخیص مصلحت
کوشیدند، و با بستن سایت و وبلاگ شخصی اش او را در
زیر فشار قرار دادند، تا مدتی سکوت کرد. ولی اکنون که
احمدی نژاد و شرکایش مهره منفور در درگیری های
جناحی گردیده و حتی مورد غضب "ولی فقیه" واقع
گردیده، فرصت را مغتنم شمرده نقش "منجی" رژیم را
بازی می کند. از یک سو هدف کنونی او تثبیت خود و
حفظ منافع جناح های خودی و از سوی دیگر فریب توده
های مردم و دادن امید به بهبود و اصلاح اوضاع کنونی
و دور کردن چشم انداز انقلاب به عنوان تنها راه حل
انقلابی بحران حاضر است:

"... هاشمی رفسنجانی با تأکید بر این که در همه شرایط
باید امید به بهبود و اصلاح را حفظ کرد بازگشت از
خطا، رجوع به مردم و ایجاد و تقویت اتحاد و همدلی
میان مردم و مسئولان و نیز میان خود مردم و گروه های

در سمت پست های کلیدی مانند ریاست مجلس، ریاست
جمهوری، ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام و ...،
از مجریان و گردانندگان همان سیاست های "اشتباه" بوده
است. او اکنون که وضعیت را به سود خود و جناحش
نمی بیند با وقاحت روباه صفتانه می گوید: "با مردم باید
بر طبق قانون رفتار شود. حالا ممکن است قانون اشتباه
باشد، این مهم نیست. قانونی که اشتباه شد، در عمل
تجربه می کنند و قانون را اصلاح می کنند. ... پس این
توصیه را بپذیرید و اطمینان داشته باشید که امام گفته
است و ما هم روی حرف امام می ایستیم که سال، سال
قانون است. و سال آینده محکم تر از امسال، سال قانون
است و همیشه چنین خواهد شد." (بازخوانی سخنان
رفسنجانی در سال 60 - آفتاب یزد - 90/9/12)

از دید رفسنجانی، هنگامی که رژیم با توسل به زیر پا
نهادن قوانین نیم بند خود و پایمال کردن حقوق اکثریت
زحمتکش جامعه و نگه داشتن توده های مردم در بی
حقوقی کامل و سرکوب و گشتار، بقای خود را تثبیت می
کرد، "اشتباه در قانون" و اجرای فاجعه بار آن مهم نبود.
اما در شرایط اوج گیری اعتراضات خیابانی و مقابله
مردم با نیروهای سرکوبگر، رفسنجانی و شرکا به یاد
رعایت آزادی های سیاسی و حقوق مردم (البته در
چارچوب قانون اساسی نظام یا همان به اصطلاح قانون
اشتباه)، می افتند. وحشت از به لرزه در آمدن پایه های
رژیم و از دست رفتن موجودیت حاکمیت، آنان را وامی
دارد که با توسل دروغین به مردم، و انداختن تقصیر همه
جنايات و سیاست های فلاکتبار به گردن خطا و اشتباه و
ضعف مدیریتی و عملکرد بد سلیقه ای اشخاص، نقش
خود و حامیان جناحی را در تدارک و برنامه ریزی
تمامی این سیاست ها کمرنگ جلوه داده و در مقابل از

است و به خوبی می داند در چه شرایطی باید دستاوردهای نظام و امامش را حفظ کند تا "عمود انقلاب" یا منافع سرمایه داران و زمینداران حاکم و باندهای حامی شان خدشه دار نگردد:

"... هاشمی رفسنجانی با تأکید بر لزوم جلوگیری از آسیب رسیدن به عمود خیمه انقلاب و ولایت فقیه، افزایش دلبستگی دانشجویان و دانشجویان به انقلاب و آینده کشور را ضروری دانست ... " (آفتاب یزد - 90/8/17 . تأکید از ما است)

او در جایی دیگر درباره نقش "امنیت" که البته از دید وی تنها در مورد امنیت اقتصادی برای سرمایه مصداق می یابد، سخن می گوید و ضمن حمله به سیاست های رقبای حاکم در این زمینه، جان کلام را چنین ادا می کند:

"... سیاست های مقطعی، روزانه و متزلزل، آفت امنیت اقتصادی است و آثار منفی ویرانگری برکل اقتصاد جامعه خواهد داشت، زیرا سرمایه گذاری مولد و پایدار در گرو ایجاد و حفظ امنیت پایدار در عرصه کسب و کار است ... اگر امنیت باشد، نه تنها سرمایه ها از کشور خارج نمی شود، بلکه برعکس سرمایه های خارج نیز جذب داخل می شود. ایشان با اشاره به تبیین اصل 44 قانون اساسی در مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: با توجه به اینکه این سیاست ها به خوبی تبیین و ابلاغ شد، ولی متأسفانه در مرحله اجرا که به تعبیر رهبر انقلاب از آن انتظار انقلاب اقتصادی می رفت، خوب محقق نشد و برنامه های پنج ساله و طرح تمدن بزرگ اسلامی با برنامه 25 ساله در سال 75 و سپس سند چشم انداز 20 ساله هم در این جهت بوده است. ... در بخش واگذاری واحدهای بزرگ اقتصادی که بعضاً نیم قرن یا بیشتر از عمر آنان می گذشت، به شبه دولتی ها واگذار شد که این

سیاسی را راهکار عبور از گردنه های سخت خواند ... مواضع و راهکارهایم را همواره با تجربه، دور اندیشی و تأمل، اتخاذ و بر آنان تأکید کرده ام ... " (همان منبع - 90/11/9)

رفسنجانی با رجوع به مردم از آنها می خواهد که راهکارش را که مبتنی بر چشم پوشی از سیاست های حاکمیت سیاه و ننگین جمهوری اسلامی به بهانه "خطا و اشتباه" (حتما "اشتباهاتی" مانند 8 سال تبدیل مردم به گوشت دم توپ در جنگ ارتجاعی، سرکوب، کشتار و اعدام وسیع همان مردم و فرزندانشان، اجرای قتل های زنجیره ای مخالفین رژیم در داخل و خارج کشور، استثمار وحشیانه کارگران ایران، ستم، تبعیض و سرکوب ملیت ها، زنان، جوانان و دانشجویان و ...) بپذیرند و از در اتحاد و همدلی با دشمنان طبقاتی و سرکوبگرانشان، وارد شده تا از گردنه یا بحران کنونی که حضرات موجب آند، توسط "منجی" عبور داده شوند. او از تقدیم دسته گل به خود و راهکارهایش و منت گذاری بر سر مردم، کوتاهی نمی کند و با تکیه بر اتخاذ راهکارهایش که پشت آنها تجربه، دوراندیشی و تأمل خوابیده است، به نوعی خواهان شکرگذاری آنان است. " ... در هیچ زمانی نسبت به مسائل و مشکلات کشور بی تفاوت نبوده ام. ... در مسائل پیش آمده در یکی دو سال گذشته همواره پیشنهادات و راهکارهای خود را خدمت دلسوزان نظام عنوان کرده ام و تا جایی که شرایط سیاسی و فضای کشور نیز اجازه دهد به تلاش هایم در جهت رفع مشکلات ادامه خواهم داد. " (همان منبع - 90/7/16)

در این که این راهکارها مبتنی بر دوراندیشی و تجربه و تأمل وی است شکی نیست چرا که او فریبکار بزرگی

اقتصادی رژیم نیز دادن اطمینان های بیشتر در این زمینه به سرمایه های داخلی و امپریالیستی است.

اما ببینیم "انقلاب اقتصادی" که رفسنجانی از آن دم می زند از چه قماشی است: آفتاب از قول او می نویسد: "در همه عرصه ها که بخش خصوصی تصمیم گیر بوده، بیشترین توسعه، پیشرفت و ثروت آفرینی را به دنبال داشته است. ... به جرأت می توان گفت، موفق ترین بخش کارهای عمرانی، تولیدی و صنعتی کشور جایی بوده که بخش خصوصی در آن فعال و تصمیم گیر بوده است ... رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، حمایت و توسعه بخش خصوصی را از تأکیدات قانون اساسی، مقام معظم رهبری و نیز سند چشم انداز و سیاست های کلی کشور خواند و تصریح کرد: به گواه آمار، در همه عرصه ها که بخش خصوصی تصمیم گیر بوده، بیشترین توسعه، پیشرفت و ثروت آفرینی را به دنبال داشته است." (منبع: <http://www.aftabnews.ir/vdccoqiqs2bq048.ala2.html> ، و ایلنا 22 دی 1390). آری انقلاب اقتصادی رفسنجانی چیزی جز تمرکز سرمایه ها در دست سرمایه داران بسیار بزرگ خصوصی نیست.

یک راهکار دیگر رفسنجانی در راستای زدودن "پاس و ناامیدی" که به زعم وی "در مرحله کنونی انقلاب و نظام اسلامی مضر است"، دعوت از مردم برای شرکت در انتخابات است:

"... وی با اشاره به در پیش بودن انتخابات مجلس نهم، مشارکت حداکثری و جلب اعتماد مردم را از شرایط یک انتخاب خوب برشمرد." (همان منبع - 90/7/16)

رفسنجانی به خوبی به خطر تحریم انتخابات از سوی توده های مردم و بی اعتباری روزافزون نظام پی برده است و از سوی دیگر به خوبی واقف است که انتخابات

با سیاستهای اصل 44 مطابق نیست. رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، رواج کسب و کار، ایجاد اشتغال و حمایت از تولید پایدار را عناصر مهم برون رفت از تنگنایهای اقتصادی ذکر کرد و گفت: متأسفانه با برخی سوء برداشت ها فرهنگ اقتصادی اسلام، فرهنگ فقر معرفی می شود در حالی که در اسلام، اسراف و مصرف بیش از قاعده محدودیت دارد ... متأسفانه حرکات افراطی چه از ناحیه چپ و چه راست در هر مقطعی از تاریخ انقلاب به کشور آسیب وارد کرده است و افراط گری از لحاظ سیاسی و اقتصادی هرچند ممکن است آثار مثبت کوتاه مدت داشته باشد، ولی مذموم بوده و به تدریج و طولانی مدت آثار خسارت بار خود را در جامعه نشان خواهد داد. (همان منبع - 90/10/29)

سال ها است که سخنگویان و روشنفکران بورژوازی لیبرال و اصلاح طلبان از ضرورت "بهبود شرایط کسب و کار در ایران" و از ضرورت "بالا رفتن جایگاه ایران در رتبه بندی کشورها" در این زمینه سخن می گویند. از امنیت سیاسی و قضائی سرمایه و مالکیت به طور کلی، پائین بودن نرخ مالیات بر شرکت ها، سهولت بستن یا فسخ قراردادها، سهولت استخدام و اخراج، وجود زیرساخت های مناسب، سرعت کارهای اداری و قضائی، سیستم بانکی مطمئن، نیروی متخصص ارزان، دخالت حداقل دولت در امور اقتصادی که دربرگیرنده خصوصی سازی از یک سو، و مقررات زدائی به ویژه در بازار کار از سوی دیگر است، ثبات نسبی قوانین و مقررات، پائین بودن سطح فساد مالی (به عبارت دقیق تر کنترل و اداره فساد در دست بورژوازی)، شفافیت و قابل اعتماد بودن اطلاعات اقتصادی و غیره "ایده آل" هائی است که بورژوازی لیبرال و نئولیبرال و سرمایه بین المللی می طلبند و هدف بسیاری از سیاست های

مقاله بی‌اعتنائی به سیاست را مارکس در سال 1873 در نقد رد مبارزه سیاسی و تحزب سیاسی که اساسا از جانب آنارشئیست ها و نیز برخی جریان های اصلاح طلب موعظه می شد نوشته است. در همان حال جریان هائی در میان آنارشئیست ها (مانند طرفداران پرودن) و برخی جریان های دیگر وجود داشتند که مخالف مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و مخالف تشکیل سندیکا و اعتصاب بودند. مارکس در 7 پاراگراف نخست این نوشته (یعنی تا اول پاراگرافی که با این جمله شروع می شود: «هیچ کس منکر این نخواهد بود که اگر...»)، دیدگاه های مخالفان مبارزه سیاسی و تحزب طبقه کارگر و نیز دیدگاه های مخالفان مبارزه اقتصادی را به نحو طنز آمیز و نیش داری درون «» خلاصه می کند و سپس از پاراگراف هشتم به بعد به بررسی، ریشه یابی و نقد بی اعتنائی به سیاست (و بی اعتنائی به اقتصاد و مبارزه اقتصادی) می پردازد.

این اثر مارکس با آنکه نزدیک 130 سال از تألیفش می گذرد هنوز فعلیت دارد. زیرا هنوز هم بخش های نسبتا وسیعی از کارگران و گرایش هائی در درون جنبش کارگری ایران و جهان، اهمیت تعیین کننده مبارزه سیاسی طبقه کارگر، اهمیت سیاست مستقل طبقه کارگر و اهمیت حزب سیاسی طبقه کارگر را نفهمیده اند. گرایش ها و سازمان هائی در درون جنبش کارگری ایران و جهان وجود دارند که به خاطر کوتاه بینی و سطح نازل آگاهی طبقاتی و یا تسلیم شدن به دیدگاه هائی که بیانگر منافع بورژوائی و خرده بورژوائی هستند و نه منافع طبقه کارگر، آشکارا با ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر و با مبارزه سیاسی و یا مبارزه اقتصادی پرولتاریا و یا تشکیل سندیکاهای کارگری مخالفت می ورزند.

راه حلی (البته موقت) برای تقسیم مجدد ورق های بازی، تقسیم امتیازات سیاسی و اقتصادی و برقراری نوعی وحدت و یا توافق در میان گروه های مختلف طبقه حاکم است که برای حکومت کردن ضرورت است. اما درگیری ها و ستیزها بین جناح ها و گروه های مختلف حاکم به حدی شدید اند که حتی تاب یک دوره انتخاباتی را نمی آورند. کارگران و توده های محروم نیز به تجربه دریافته اند که نباید فریب این "منجیان" سیاست پیشه را بخورند. نسخه های سرمایه داران و حکومت هایشان تنها برای استثمار بیشتر کارگران و تحکیم موقعیت استثمارگران است. کارگران باید در پشت هر سیاست و گفتمان بورژوائی و کارگزاران او منافع طبقاتی استثمارگرانه را به درستی دریابند و بی اعتمادی و خشم و نفرت و اعتراضشان به سرمایه داری را با امید و اعتماد به نیروی خود و با آگاهی علمی از وضعیت خود و منافع خود و اهداف تاریخی خود، ترکیب کنند.

بی اعتنائی به سیاست

کارل مارکس

ترجمه سهراب شباهنگ

متن حاضر را سهراب شباهنگ از روی ترجمه فرانسوی مجموعه "مارکس، انگلس، لنین درباره آنارشئیسم و آنارکوسندیکالیسم" مسکو 1982 صفحات 107 - 101 و در مقایسه با ترجمه انگلیسی آثار مارکس و انگلس به فارسی ترجمه و بهروز فرهیخته آن را ویرایش کرده است.

توضیح هیأت تحریریه خیزش:

ترجمه فارسی مقاله بی/اعتنائی به سیاست را از سایت
آذرخش www.aazarakhsh.org آورده ایم.

بی اعتنائی به سیاست

«طبقه کارگر نباید خود را در حزب سیاسی متشکل کند، نباید در هیچ شرایطی به عملی سیاسی دست بزند، زیرا مبارزه با دولت به معنی به رسمیت شناختن آن است و این برخلاف اصول ابدی است! کارگران نباید اعتصاب کنند، زیرا تلاش برای افزایش دستمزدها و یا جلوگیری از کاهش آنها به معنی به رسمیت شناختن کار مزدی است: و این برخلاف اصول ابدی رهائی طبقه کارگر است!»

«اگر کارگران، در مبارزه سیاسی به ضد دولت بورژوائی، تنها برای به دست آوردن امتیازهایی با هم متحد شوند، سازش هائی خواهند کرد و این برخلاف اصول ابدی است! بنابراین باید هر جنبش مسالمت آمیز را مردود شمرد و این عادت بد را به کارگران انگلیسی و آمریکائی وا گذاشت. کارگران نباید در جستجوی محدودیت قانونی ساعات کار روزانه باشند زیرا این کار سازش با کارفرمایان است که در آن صورت آنها را به مدت 10 یا 12 ساعت استثمار خواهند کرد و نه 14 یا 16 ساعت. کارگران همچنین نباید به خود زحمت به دست آوردن قانونی برای منع کار دختر بچگان زیر 10 سال در کارخانه ها را بدهند زیرا با این کار مانع استثمار پسر بچگان زیر 10 سال نشده اند و در نتیجه سازشی کرده اند که به خلوص اصول ابدی لطمه وارد می کند!» (1)

«کارگران به طریق اولی نباید، مانند آنچه در جمهوری آمریکا مرسوم است، از دولت که بودجه اش

اساسا از طبقه کارگر تأمین می شود مطالبه کنند که به فرزندانشان آموزش ابتدائی دهد، زیرا آموزش ابتدائی آموزش کامل نیست. (2) بهتر است کارگران زن و مرد نه خواندن و نوشتن بدانند و نه حساب کردن تا اینکه نزد معلم یک دبستان دولتی آموزش ببینند. بسیار بهتر است که بیسوادی و کار روزانه 16 ساعته طبقه کارگر را به حیوان تبدیل کند تا اینکه اصول ابدی مورد تجاوز قرار گیرد!»

«اگر مبارزه سیاسی طبقه کارگر اشکال قهرآمیز به خود بگیرد، اگر کارگران دیکتاتوری انقلابی خود را جایگزین دیکتاتوری طبقه بورژوا کنند، مرتکب جنایت وحشتناک لطمه به اصول می شوند، زیرا به جای آنکه سلاح بر زمین گذارند و دولت را ملغی اعلام کنند، برای ارضای نیازهای حقیر و عادی روزانه ی خود، برای درهم شکستن مقاومت طبقه بورژوا، به دولت شکلی انقلابی و گذرا می دهند. کارگران نباید سازمان های حرفه ای (3) تشکیل دهند، زیرا با این کار، تقسیم کار اجتماعی جامعه بورژوائی را جاودانه می کنند: این تقسیم که کارگران را به تفرقه می کشد، در حقیقت پایه بردگی کنونی آنهاست.»

«در یک کلام، کارگران باید دست روی دست بگذارند و وقت خود را صرف جنبش های سیاسی و اقتصادی نکنند. این جنبش ها به آنها تنها نتایج موقت می دهند. (4) آنان همچون مؤمنان واقعی باید به نیازهای روزانه خود به دیده تحقیر بنگرند و با ایمان کامل فریاد بکشند: "بگذار طبقه ما به صلیب کشیده شود و نژاد ما تباه گردد اما اصول ابدی دست نخورده بماند!" کارگران باید مانند مسیحیان مؤمن به گفتار کشیش ایمان داشته باشند، نعمت های زمینی را خوار بشمارند و به دنبال کسب بهشت

باشند. بجای بهشت بخوانید **انحلال اجتماعی** که روزی در گوشه نامعلومی از جهان رخ خواهد داد بی آنکه کسی بداند چگونه و در اثر تلاش چه کسی، و شیبادی در همه چیز، برای همه روشن خواهد شد.» (5)

«پس در انتظار این انحلال اجتماعی معروف، طبقه کارگر باید رفتاری درستکارانه داشته باشد و همچون گله ای از گوسفندان آرام، حکومت ها را آسوده بگذارد، از پلیس بترسد، به قوانین احترام بگذارد و بی شکایت خود را گوشت دم توپ کند.» (6)

«در زندگی عملی روزانه، کارگران باید مطیع ترین خدمتگزار دولت باشند، اما در درون خود باید با انرژی تمام به ضد وجود آن اعتراض کنند و نفرت عمیق تئوریک خود را به آن با خرید ادبیات (7) مربوط به انحلال دولت نشان دهند. همچنین باید از هرگونه مقاومتی در برابر نظام سرمایه داری جز دکلمه کردن اینکه در جامعه آینده اثری از این رژیم منفور باقی نخواهد ماند خودداری ورزند!»

هیچکس منکر این نخواهد بود که اگر حواریون بی اعتنائی به سیاست، به این صراحت سخن می گفتند، طبقه کارگر آنها را به درک می فرستاد و خود را در برابر این آئین پرستان بورژوا و اشراف یلوه گو توهین شده احساس می کرد، حضراتی که چنان مخبط و کودنند که هر وسیله واقعی مبارزه را به این دلیل که همه سلاح های مبارزه را از جامعه کنونی باید گرفت و به این خاطر که شرایط عینی این مبارزه بدبختانه با خیالات ایده آلیستی این دکترهای علوم اجتماعی درباره آزادی، خودگردانی و **آنارشی** که به صورت احکام الهی بنا نهاده اند، منطبق نیست، بر طبقه کارگر منع می کنند. اما جنبش طبقه کارگر امروزه چنان نیرومند است که این

سکتاریست های بشردوست دیگر جرأت ندارند **حقایق بزرگی** را که پیوسته درباره مبارزه سیاسی می گویند، در زمینه مبارزه اقتصادی هم تکرار کنند. آنان ترسو تر از آنند که این [حقایق بزرگ] را در مورد اعتصابها، تشکلهای کارگری، سازمان های حرفه ای، قوانین مربوط به زنان و کودکان، محدود کردن زمان کار و غیره و غیره به کار برند. (8)

اکنون ببینیم آنها تا چه اندازه ای می توانند به سنت های خوب، به حیا، به حسن نیت و به اصول ابدی تکیه کنند. (9)

سوسیالیست های نخستین (فوریه، اوئن، سن سیمون و غیره) به این دلیل که شرایط اجتماعی هنوز به حد کافی تکامل نیافته بود که به طبقه کارگر امکان دهد خود را همچون طبقه ای مبارز متشکل سازد، جبراً می بایست خود را به رؤیاهائی درباره **جامعه الگوی [جامعه ایده آل]** آینده محدود کنند و هرگونه مبارزه ای مانند اعتصابات، تشکل های کارگری و جنبش های سیاسی کارگران برای بهبود سرنوشت خویش را محکوم سازند. اما اگر ما اجازه نداریم این پدرسالاران سوسیالیسم را رد کنیم، همان گونه که شیمیدان ها اجازه ندارند اسلاف خود یعنی **کیمیگران** را رد کنند، با این همه باید از اشتباهی که آنها در آن افتادند، بپرهیزیم، اشتباهی که اگر از جانب ما صورت گیرد، پوزش ناپذیر است.

از سال 1839، هنگامی که مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر در انگلستان خصلتی به حد کافی شدید به خود گرفت، بری (Bray) یکی از پیروان اوئن، و یکی از کسانی که بسیار پیشتر از پرودون به موتوئلیسم [جنبش کمک متقابل] رسیده بود، کتابی به نام "درد و درمان کار" نوشت.

1866، روزنامه‌تایمز، پرودون را با ترجمه‌اترش و محکوم کردن کارگران از زبان او مفتخر ساخت. چند نمونه ارائه دهیم:

کارگران معدن ریو دو ژیه (Rive - de- Gier) اعتصاب کرده بودند سربازان را برای بر سر عقل آوردن آنها، اعزام کردند. پرودون فریاد می‌کشد:

"مقامی که دستور گشودن آتش به روی کارگران معدن ریو دو ژیه داد، واقعاً بدبخت و نفرت انگیز بود، اما او مانند بروتوس [لوسیوس ژونیوس] که بر سر دوراهی مهر پدری و وظیفه کنسولی خود قرار گرفته بود، عمل کرد: بروتوس می‌بایست فرزندان خود را قربانی کند تا جمهوری را نجات دهد. او تردیدی به خود راه نداد و آیندگان جرأت نکردند او را محکوم کنند. (14)

تا آنجا که پرولترها به یاد دارند هیچ بورژوائی از قربانی کردن کارگران خود برای منافع خویش تردیدی به خود راه نداده است. این بورژواها چه بروتوس هائی هستند!

"نه، حقی به نام حق تشکل وجود ندارد، همان گونه که حقی به نام حق شانتاژ، کلاهبرداری و دزدی وجود ندارد، همان گونه که حقی برای زنا با محارم و زنا با محصنه وجود ندارد." (15) (16)

اما باید گفت که قطعاً حق یاوه گوئی وجود دارد. (17)

اصول جاودانه ای که بنام آنها استاد این فریاد لعن و تکفیرهای غلیظ و شدید مذهبی گونه را سر می‌دهد، کدامند؟

نخستین اصل ابدی:

"نرخ دستمزدها قیمت کالا را تعیین می‌کند"

بری در یکی از فصل‌های این کتاب درباره‌ی بی‌اثر بودن همه‌ی درمان‌هایی که مبارزه‌کنونی به دنبال آنهاست، به همه‌ی جنبش‌های کارگران انگلیس، چه سیاسی و چه اقتصادی به شدت انتقاد می‌کند. او جنبش سیاسی، اعتصاب‌ها، محدود کردن ساعات کار، [وضع] مقررات درباره‌ی کار زنان و کودکان در کارخانه‌ها را محکوم می‌سازد، زیرا از نظر او، همه‌ی اینها به جای آنکه ما را از وضعیت کنونی جامعه بیرون آورند در آن نگه می‌دارند، و تنها تضادها را تشدید می‌کنند.

حال به منبع وحی این دکترهای علوم اجتماعی، به نزد پرودون برویم. (10) در حالی که استاد [پرودون] این جرأت را داشت که قویاً به ضد جنبش‌های اقتصادی (تشکل‌های کارگری، اعتصاب‌ها و غیره) که مخالف نظرات شفاعتگرانه‌ی موتولیستی او بودند موضع‌گیری کند، هرچند که خود با نوشته‌هایش و با شرکتش در فعالیت سیاسی، جنبش سیاسی طبقه کارگر را تشویق کرد، مریدان او آشکارا جرأت نمی‌کنند به ضد جنبش سخن بگویند. من در سال 1847 هنگامی که اثر اصلی پرودون به نام "تضادهای اقتصادی" ["فلسفه فقر"] منتشر شد (11) سفسطه‌های او به ضد جنبش کارگری را رد کردم. (12)

اما در سال 1864، پس از تصویب قانون اولیویه که برای کارگران فرانسه به شیوه‌ای بسیار محدود حق تشکل قائل می‌شد، پرودون با کتاب "درباره‌ی ظرفیت سیاسی طبقات کارگر" که چند روز پس از مرگش به چاپ رسید، دوباره حرف‌های سابقش را پیش کشید. (13)

حمله‌های استاد چنان به مذاق بورژواها خوش آمد که به هنگام اعتصاب‌های بزرگ خیاطان لندن در سال

"بدینسان به بهانه ارتقای طبقه کارگر از به اصطلاح موضع پائین اجتماعی، باید توده وسیعی از شهروندان یعنی طبقه استادکاران، انترپرونها، صاحبکاران و بورژواها را افشاء کرد، باید دموکراسی کارگری را به نفرت از این بخش وحشتناک، دست نیافتنی و متشکل طبقه متوسط برانگیخت، باید جنگ تجاری و صنعتی را به سرکوب قانونی ترجیح داد و تضاد طبقاتی را به پلیس دولتی" (20)

استاد [پرودون] برای جلوگیری از برون رفت طبقه کارگر از به اصطلاح موضع پائین اجتماعی اش، اتحادی را محکوم می کند که طبقه کارگر را به مثابه طبقه متخاصم رده بندی های محترم کارفرمایان، انترپرونها و بورژواها، متشکل می سازد، و اینها مانند پرودون، پلیس دولتی را بر تضاد طبقاتی ترجیح می دهند.

پرودون خیر خواه برای دور کردن هرگونه انزجار (21) از این طبقه محترم، به کارگران "آزادی یا رقابت را که تنها تضمین ماست" به عنوان بهترین درمان (تا فرارسیدن نظام موتونلیستی) توصیه و تجویز می کند. استاد، بی اعتنائی به اقتصاد را موعظه می کرد تا آزادی و رقابت بورژوائی را که تنها تضمین ماست در امان نگهدارد، شاگردان بی اعتنائی به سیاست را موعظه می کنند تا آزادی بورژوائی را، که تنها تضمین آنهاست، حفظ کنند.

اگر نخستین مسیحیان که بی اعتنائی به سیاست را موعظه می کردند، به بازوی [نیرومند] امپراتوری نیاز داشتند تا از ستمدیده به ستمگر مبدل شوند، حواریون جدید بی اعتنائی به سیاست اعتقاد ندارند که اصول ابدی

حتی آنهایی که کوچک ترین اطلاعی از اقتصاد سیاسی ندارند و نمی دانند که اقتصاددان بزرگ بورژوا، ریکاردو در کتاب "اصول اقتصاد سیاسی" که در سال 1817 منتشر شد این اشتباه قدیمی را برای همیشه رد کرده، به هر حال این واقعیت چشمگیر صنعت انگلیس را می دانند که این صنعت می تواند محصولات خود را به بهای پائین تر از هر کشور دیگر عرضه دارد در حالی که دستمزدها در این کشور، به طور نسبی بالاتر از هر کشور اروپائی دیگرند.

دومین اصل ابدی:

"قانونی که تشکل را مجاز می داند، از بنیاد، ضد حقوقی، ضد اقتصادی و مخالف با هر جامعه و هر نظامی است" (18) (19)

در یک کلام "مخالف حق اقتصادی رقابت آزاد است". اگر استاد اندکی کمتر شوونیست بود از خود می پرسید چگونه می توان توضیح داد که چهل سال پیش قانونی به این اندازه مخالف با حقوق اقتصادی رقابت آزاد در انگلستان تصویب گردید؟ و چگونه است که با تکامل صنعت و همراه با آن رقابت آزاد، قانونی که به این حد ضد هرگونه جامعه و هرگونه نظامی است، خود را همچون ضرورتی در همه کشورهای بورژوائی تحمیل می کند؟ در این صورت او احتمالاً کشف می کرد که چنین حقی [حقی که پرودون از آن سخن می گوید] (حقی با "ح" بزرگ) تنها در کتاب های درسی اقتصادی ای وجود دارد که بچه مکتبی های بی سواد اقتصاد سیاسی بورژوائی نوشته اند، کتاب هائی که در آنها مرواریدهایی از این گونه یافت می شود: "مالکیت ثمره ی کار است"، (فراموش کرده اند بیفزایند "کار دیگران")

سومین اصل ابدی:

شان به آنها خودداری از لذت های دنیوی و امتیازات گذرای جامعه بورژوائی را واجب می کند.

با این همه باید پذیرفت با رواقی گری ای (22) از نوع شهدای مسیحی، این حواریون جدید 14 تا 16 ساعت کار روزانه را، که در کارخانه ها به کارگران تحمیل می شود، تحمل می کنند!

لندن - ژانویه 1873

منتشر شده در مجموعه

آلمانا کورپوبلیکانو پرلانو 1874

زیرنویس ها

(1) در ترجمه انگلیسی: "اگر کارگران در مبارزه سیاسی به ضد دولت بورژوائی، تنها موفق به کسب امتیازهایی گردند، در آن صورت مرتکب گناه سازش شده اند و این برخلاف اصول ابدی است! بنابراین باید همه جنبش های مسالمت آمیز مانند آنچه کارگران انگلیسی و امریکائی بدان بد عادت شده اند مردود شمرده شوند. کارگران نباید در جستجوی محدودیت قانونی ساعات کار روزانه باشند زیرا این سازش با کارفرمایان است که در آن صورت آنها را به مدت 10 یا 12 ساعت استثمار خواهند کرد و نه 14 یا 16 ساعت. آنها حتی نباید برای منع قانونی کار کودکان کمتر از 10 سال وارد عمل شوند زیرا با این کار به استثمار کودکان بالاتر از 10 سال پایان نبخشیده اند و از نوسازشی کرده اند که خلوص اصول ابدی را لکه دار می کند."

(2) در ترجمه انگلیسی: "کارگران به طریق اولی نباید، مانند کارگران جمهوری امریکا، دولت را که بودجه اش اساساً از طبقه کارگر تأمین می شود موظف به تضمین آموزش ابتدائی برای فرزندان شان کنند زیرا آموزش ابتدائی آموزش کامل نیست..."

(3) در ترجمه انگلیسی: اتحادیه های حرفه ای

(4) در ترجمه انگلیسی: این جنبشها هرگز نمی توانند به آنان چیزی جز نتایج کوتاه مدت بدهند.

(5) در ترجمه انگلیسی: "... به جای بهشت بخوانید **انحلال اجتماعی** که مقدر است روزی در جایی از جهان رخ دهد بی آنکه کسی بداند چگونه و از طریق چه کسی، و شیادی در همه جنبه ها به طور یکسان خود را نشان می دهد."

(6) در ترجمه انگلیسی: "پس در انتظار این انحلال اجتماعی معروف، طبقه کارگر باید رفتاری قابل احترام داشته باشد و مانند گله ای از گوسفندان پروراری، حکومت ها را آسوده بگذارد، از پلیس بترسد، به قانون احترام بگذارد و بی شکایت خود را گوشت دم توپ کند."

(7) در ترجمه انگلیسی: با خرید و مطالعه ادبیات

(8) در ترجمه انگلیسی: نمی توان انکار کرد که اگر حواریون بی اعتنائی به سیاست، به این صراحت سخن می گفتند، طبقه کارگر در محکوم کردن آنها درنگ نمی کرد و خود را در برابر این آئین پرستان بورژوا و نجیب زادگان فرورانده از طبقه خود توهین شده احساس می کرد، حضراتی که چنان

(13) اشاره مارکس به ویژه به فصل IX کتاب "ظرفیت سیاسی طبقات کارگر" پرودون است. در سال 1864 حکومت امپراتوری فرانسه به ابتکار ناپلئون سوم لایحه لغو منع تشکل یعنی اصلاح مواد 414، 415، 416 قوانین جزائی فرانسه را به مجلس این کشور پیشنهاد کرد. امیل اولیویه گزارشگر این لایحه به مجلس، وظیفه دفاع از آن را به عهده گرفت.

پرودون بر مبنای اصل آزادی رقابت، ممنوعیت تشکل کارگری را درست می داند و استدلالات اولیویه در دفاع از این لایحه را رد می کند و اپوزیسیون مجلس را که وظیفه اش را برای "روشن کردن اکثریت" درباره بدی های این لایحه انجام نداده، مورد انتقاد قرار می دهد.

دلایل اولیویه در دفاع از آزادی تشکل چنین اند:

1- جرم تلقی کردن تشکل ناشی از اراده قانونگذار است، بنابراین می تواند براساس قانونی در جهت مخالف این اراده قبلی لغو گردد.

2- اگر یک کارگر منفرد می تواند خواستار افزایش دستمزد یا ترک و یا متوقف کردن کار باشد چرا باید جمع کارگران را از این امکان محروم ساخت؟ چرا باید کارگران یک کارگاه، یک صنف، یا یک شهر از چنین امکاناتی محروم باشند؟

3- کارفرمایان به دلیل موضع برتر و تعداد کمشان در عمل این امکان را دارند که بدون مجازات، ائتلاف و تشکل به وجود آورند، از این رو قانونگذار تنها کاری که می تواند بکند اینست

مخبط و کودنند که هر وسیله واقعی مبارزاتی طبقه کارگر را به دلیل اینکه همه سلاحهای مبارزه را از جامعه آنچنان که هست باید گرفت، و اینکه شرایط سرنوشت ساز مبارزه بدبختانه با خیالات ایده آلیستی این دکترهای علوم اجتماعی در باره آزادی، خودگردانی و آتارشی که به صورت احکام الهی بنا نهاده اند، منطبق نیست، مردود می شمارند. اما جنبش طبقه کارگر امروزه چنان نیرومند است که این سکتاریست های بشردوست دیگر جرأت ندارند حقایق بزرگی را که پیوسته درباره مبارزه سیاسی می گویند، در زمینه مبارزه اقتصادی هم تکرار کنند. آنان صاف و ساده ترسوتر از آنند که این [حقایق بزرگ] را در مورد اعتصاب ها، تشکل های کارگری، سازمان های حرفه ای، قوانین مربوط به زنان و کودکان، محدود کردن زمان کار و غیره و غیره به کار برند.

(9) در ترجمه انگلیسی: اکنون ببینیم آیا آنها هنوز می توانند به سنت های خوب، به فروتنی، به حسن نیت و به اصول ابدی تکیه کنند.

(10) در ترجمه انگلیسی: این ما را به منبع وحی این دکترهای علوم اجتماعی، به نزد پرودون می کشاند. در حالی که استاد ...

(11) در ترجمه انگلیسی: تازه منتشر شده بود ...

(12) نگاه کنید به "فقر فلسفه" پاسخ به "فلسفه فقر" آقای پرودون، پاریس 1847 انتشارات فرانک فصل 5 "اعتصاب ها و تشکل های کارگری" (زیرنویس مارکس).

که با قانونی کردن تشکل، بین کارگران و کارفرمایان در این زمینه حق برابر ایجاد کند.

پرودون مخالف این هر سه دلیل است: در مورد دلیل اول می گوید: بدی تشکل ناشی از این نیست که قانونگذار آن را منع کرده، بلکه یک بدی ذاتی است که هیچ قانونی نمی تواند آن را بپذیرد، زیرا مخالف رقابت آزاد و مانع عملکرد آزاد قانون عرضه و تقاضاست که امکان استفاده عادلانه سهم کارگر از خدمت خود و سهم کارفرما از کالا و سرمایه خود را فراهم می سازد. در مورد دلیل دوم می گوید آنچه در مورد فرد صادق است در مورد جمع صادق نیست، زیرا که جمع از مرتبه بالاتری است و عملکردها و ویژگی های آن با فرد فرق دارد. پرودون در تأیید استدلال خود می گوید: آقای اولیویه که کمونیست نیست و موافق مالکیت فردی و مخالف مالکیت جمعی است به سؤال کمونیستی که پرسد اگر مالکیت برای فرد مفید و خوب است چرا جمع را باید از آن محروم کرد و نباید مالکیت جمعی را پذیرفت، چه پاسخ می دهد؟

پرودون دلیل سوم در تأیید لایحه را، این چنین رد می کند: اولاً ائتلاف و تشکل کارفرمایان نمی تواند پنهان باقی بماند و حتی زودتر از ائتلاف کارگران معلوم می شود، ثانیاً راه حل این نیست که بگوئیم چون ائتلاف کارفرمایان ممکن است، پس ائتلاف کارگران را هم باید مجاز شمرد، بلکه باید هر دو را منع کرد. او به ویژه از این جهت که مجاز شمردن تشکل، باعث تشدید برخورد بین کارگران و سرمایه داران و تقویت نفرت نسبت به سرمایه داران می شود، با آن مخالفت می ورزد. او می گوید: با آزادی

تشکل، دولت از خود در زمینه حفظ "حقوق اقتصادی" که آزادی رقابت در رأس آن قرار دارد سلب مسئولیت می کند و کارگران و کارفرمایان را به نزاع با یکدیگر تشویق می نماید.

پرودون به اپوزیسیون انتقاد می کند که چرا از خود اعتراضی نشان نمی دهد و "... هنگامی که قدرت حکومتی در اندیشه خوشبختی کارگران بی آنکه خود بداند با لیبرالیسم نسنجیده اش فریاد می زند نفرت بر بورژواها! اپوزیسیون به جای روشنگری پاسخ می دهد بگش بگش!" او در پایان این فصل به شرح زیان های اعتصاب برای کارگران می پردازد و از اینکه مخالفتی شدید به ضد طبقه متوسط دامن زده می شود، ابراز تأسف می کند.

او همه "این ناهماهنگی ها" را تنها معلول تمرکز سیاسی دولتی از یک سو و سرمایه داری دچار هرج و مرج از سوی دیگر می داند.

(پرودون: مجموعه ی آثار، جلد سوم. از صفحات 399 - 372. انتشارات اسلاتکین، ژنو - پاریس 1982) (زیرنویس مترجم)

(14) پرودون "درباره ظرفیت سیاسی طبقات کارگر" پاریس، لاکروا و شرکاء، چاپ 1868 ص 387 (زیرنویس مارکس) [مجموعه آثار پرودون. جلد 3، صفحه 380. مترجم]

(15) همانجا ص 333 (زیرنویس مارکس) [مجموعه آثار پرودون، ج 3، ص 386. مترجم]

(16) در ترجمه انگلیسی: ... همانگونه که حقی بنام حق تقلب، دزدی، زنا با محارم و زنا با محصنه وجود ندارد.

سیاست را با رواقی‌گری مسیحیان نخستین مقایسه می‌کند.

انگلس در مقاله "درباره تاریخ مسیحیت نخستین" (1895) و کائوتسکی در کتاب "بنیادهای مسیحیت" (1908) با تکیه بر پژوهش‌های برونو باوئر و دیگران، بر تأثیر فلسفه یونانی و رومی، به ویژه مکتب رواقی بر مسیحیت نخستین تأکید می‌ورزند. انگلس در این مقاله می‌نویسد: "تأثیر عظیم مکتب فیلونی اسکندریه و فلسفه عامیانه یونانی و رومی - فلسفه افلاطونی و عمدتاً فلسفه رواقی - بر مسیحیت که از سوی کنستانتین به دین دولتی تبدیل شد، در جزئیات آن مشخص نشده، اما وجود این تأثیر ثابت گشته، و این در درجه اول، کار برونو باوئر است."

یکی از نموده‌های این تأثیر، بی‌اعتنائی به سیاست بود که در دیدگاه‌های رواقیان جایگاه خاصی داشت. کائوتسکی به ویژه بر تأثیر نظرات سنکا Seneca فیلسوف رواقی (وزیر نرون) بر آراء مسیحیان نخستین، انگشت می‌گذارد. او می‌نویسد: "سنکا، این نجیب زاده رواقی، بروتوس (مارکوس ژونیوس) را به عدم شرکت در سیاست موعظه می‌کرد زیرا شرکت در سیاست با اصول رواقی‌گری مخالف است. اما همین سنکا که با شرکت بروتوس جمهوریخواه در مبارزه سیاسی مخالفت می‌ورزید، خود شریک همه جنایات آگری پینا و نرون بود و برای حفظ مسند وزارت خود نقش واسطه این جنایات را بازی می‌کرد. همین سنکا که در نوشته‌های خود توانگران، آزمندان و لذت‌پرستان را به شدت می‌کوبید در سال 58 متهم شد که میلیونها ثروت خود را از راه غصب ارث و رباخواری به

(17) در ترجمه انگلیسی: اما کاملاً روشن است که حق یاوه‌گویی وجود دارد.

(18) مجموعه آثار پرودون، ج 3، ص 388. (مترجم)

(19) در ترجمه انگلیسی: "قانونی که تشکل را مجاز می‌داند کاملاً ضد حقوقی و مخالف با هر جامعه و هر نظمی است."

(20) همانجا ص 38 - 337 (زیرنویس مارکس) [مجموعه آثار پرودون، ج 3، ص 391. مترجم]

در اینجا هم انتقاد پرودون به قانون آزادی تشکل است که از نظر او موجب تشدید برخورد کارگران با کارفرمایان و تقویت نفرت نسبت به اینان می‌گردد. در مقابل، او سرکوب قانونی تشکل را برای جلوگیری از جنگ تجاری و صنعتی (هم به معنی مبارزه بین کارگران و کارفرمایان و هم به مفهوم مبارزه با مبادله آزاد بین کشورها - چون پرودون طرفدار پروتکسیونیزم protectionism حفاظت از صنعت و اقتصاد "ملی" بود) و افزایش تضاد طبقاتی تجویز می‌کند. (زیرنویس مترجم)

(21) در ترجمه انگلیسی: هرگونه حمله به این طبقه محترم

(22) Stoicism (رواقی‌گری) مکتب فلسفی‌ای که حدود سه قرن پیش از تولد مسیح در آتن از سوی زنون پایه‌گذاری شد. این فلسفه ضمن تکیه بر فضیلت، اخلاق و ترک دنیا، بی‌اعتنائی به لذت و درد را ترویج می‌کرد. مارکس در اینجا به گونه‌ای طنزآمیز بی‌اعتنائی آنارشیست‌ها به اقتصاد و

عمومی نطفه های سازمان های مناسب با ارتقای مبارزه را تشکیل دهند و در راه گسترش و انسجام آنها بکوشند.

حزب باید بتواند انقلاب را تدارک ببیند، در آن شرکت نماید و آن را رهبری کند. برای چنین کاری باید رهبران سیاسی ای تربیت شوند که نه تنها آگاهی و کاردانی، تهور و پایداری داشته باشند و تداوم مبارزه را تضمین کنند، بلکه مورد اعتماد کارگران و توده های زحمتکش باشند. چنین رهبرانی در مدت کوتاهی به وجود نمی آیند.

چنین رهبرانی فارغ از درجه ی آزادی فعالیت سیاسی در جامعه ای که در آن فعالیت دارند، یعنی خواه این جامعه، جامعه دموکراتیک و نیمه دموکراتیک بورژوائی باشد، خواه استبدادی و اختناق آمیز، انقلابیان حرفه ای همچون رهبرانی تربیت شده اند که باید قدرشان را دانست. باید خاطر نشان کرد که این مسئله برخلاف دیدگاهی است که اعتقاد دارد حزب از مثنی فعالان سیاسی حرفه ای تشکیل شده است که با توده های کارگر پیوندی ندارند، یا اینکه توده های کارگر عضو حزب نیستند. در کنار تربیت انقلابیون حرفه ای، سازمان کارگران در حزب که عبارت از طیف های مختلفی از سازمان های مختلف حزبی با درجات مختلف پنهان کاری و درجات مختلف وابستگی به حزب است، قرار دارند. توده ای بودن یا نبودن یک حزب را تنها شمار اعضای آن تعیین نمی کند، بلکه علاوه بر آن باید به خط مشی حزب و نیز ترکیب رهبری آن و به ویژه نفوذ آن در میان توده ها توجه کرد (که مثلا به هنگام فراخوان حزب برای عمل معینی مانند اعتصاب، تظاهرات، عدم اطاعت و شورش در ارتش و غیره قابل ارزیابی است).

در شرایط سلطه بورژوازی - یعنی شرایطی که طبقه کارگر به قدرت نرسیده یا وضعیت "قدرت دوگانه" در

دست آورده است. به گفته دیوکاسیوس، یکی از علل شورش بریتونا [اسلاف بریتانیایی ها] در دوره نرون این بود که سنکا به آنها وامی به مبلغ ده میلیون دینار با نرخ بالائی تحمیل کرده و سپس با شدت عمل خواستار بازپرداخت فوری و یکجای آن شده بود. سنکای ناطق که فقر را می ستود، ثروتی معادل 300 میلیون سستریوس [sesterius سکه ی نقره ای روم قدیم برابر یک چهارم دینار] که یکی از بزرگترین ثروت های آن زمان بود از خود برجا گذاشت."

بی اعتنائی به سیاست، چه در آن زمان و چه اکنون، به معنی طرفداری از سیاست ارتجاعی حاکم و نیز ریاکاری و تضاد فاحش بین حرف و عمل است. (یادداشت مترجم).

سازمان های طبقه کارگر

بخش دوم

حزب کمونیست و نقش آن

در رهبری مبارزات طبقه کارگر (ادامه)

شیده فرخ فروز

ما بر روی ایجاد هسته های انقلابی مخفی کارگری به ویژه در مراکز صنعتی بزرگ تکیه می کنیم؛ هسته هایی که باید بدنه اصلی حزب سیاسی طبقه کارگر را به وجود آورند و بهترین عناصر آن رهبری مبارزات طبقه کارگر و رهبری حزب طبقه کارگر را برعهده گیرند. این هسته ها همچنین باید با توجه به تکامل جنبش و در جریان شرکت در مبارزات کارگری و مبارزات دموکراتیک

در شرایط کنونی نیاز به رادیکالیزه کردن اشکال مبارزه ندارد" و به "ساختارهای میانجی و ارتباطی نیاز دارد که همه بخشهای جنبش کارگری را به هم متصل کند" (راه کارگر اعلامیه ماه مه 2004) و یا اینکه "مسئله محوری جنبش کارگری ایجاد تشکلهای صنفی است" (اتحاد سوسیالیستی کارگری، بارو، تیر 1381)، و یا اینکه اساساً با هرگونه حزب و تشکل حزبی مخالفند (مانند پایدار و حکیمی).

البته کنار نهادن ایده ایجاد حزب طبقه کارگر و خودداری از بردن این ایده به میان کارگران منحصر به نظرات گفته شده در بالا، نیست. هدف ما در اینجا نقد مواضع سازمان های مختلف درباره حزب طبقه کارگر نیست، بلکه نشان دادن نادرستی این فکر است که چون اتحادیه و سندیکا (و یا سایر تشکل ها) لازم است پس حزب لازم نیست یا می تواند به زمان دیگر موکول شود، و یا اینکه همین وضع کنونی جنبش (یعنی جنبشی که هیچ بروز و برآمد سیاسی ندارد، یا دست کم هیچ برآمد سیاسی مستقل ندارد) خوب است و تنها کاری که باید کرد "متحد ساختن همین جنبش موجود است" و نه تلاش در راه تغییر کیفیت آن، و یا اینکه کارگران باید به "تشکیل سازمان های صنفی بپردازند" و "جنبش چپ ایران با تشریح منطق عمومی سازماندهی، با انتقال تجربه جنبش کارگری سایر کشورها می تواند نقش مؤثری در راستای دستیابی به آن هدف سازماندهی ساختارهای میانجی [برای تشکیل سازمان سراسری کارگران] ایفا کنند." (راه کارگر- همان منبع)

همه این استدلالها توجیه تقلیل گرایی، ساده نگری و یکجانبه نگری در فعالیت سیاسی، به ویژه فعالیت سیاسی طبقه کارگر است که از پیچیدگی های خاصی برخوردار

جامعه وجود ندارد - سازمان هائی که می توانند و باید ساخته شوند اساساً حزب طبقه کارگر و اتحادیه های کارگری اند. در شرایط حاضر ایران، مبارزه برای پی ریزی حزب طبقه کارگر و ایجاد یا گسترش اتحادیه های مستقل کارگری [مستقل از کارفرما، دولت، نهادهای دینی و احزاب] وظیفه همه کارگران آگاه و همه کسانی است که در راه آزادی طبقه کارگر مبارزه می کنند. ایجاد حزب سیاسی یکی دیگر از خواسته های اساسی جنبش کارگری است، که وظیفه تدوین سیاست، استراتژی و تاکتیک طبقه کارگر ایران، و درهم شکستن قدرت سیاسی رژیم جمهوری اسلامی، را برعهده دارد. مرتجعین جمهوری اسلامی، مخالفان بورژوائی این رژیم و طبقه سرمایه داران ایران به خوبی می دانند که اگر طبقه کارگر ایران با سازمان سیاسی انقلابی خود برپا خیزد و وارد میدان شود ساعت مرگ ننگین شان فرا می رسد. آری، سرمایه داران، دولت سرمایه داری، سیاستمداران و روشنفکران متمایل به آنها و یا جیره خوارانشان به هر دستاویز و بهانه ای چنگ می زنند تا توجه طبقه کارگر، فعالان جنبش کارگری و روشنفکران طرفدار طبقه کارگر را از سازمان سیاسی طبقه کارگر، از ضرورت ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر منحرف سازند.

این کار از جانب بورژوازی و طرفداران آن عجیب نیست، این تلاشها بخشی از جنگ طبقاتی آنها با طبقه کارگر است. اما آنچه تأسف آور است این است که بخشهایی از فعالان کارگری و به خصوص گروه هائی از روشنفکرانی که خود را متعلق به مخالفان چپ رژیم، متعلق به اپوزیسیون کارگری می دانند، به بهانه های مختلف ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر را به زیر سؤال می برند: مثلاً با این استدلال که "جنبش کارگری

آیا فرمانروایان، تخته سنگ ها را به دوش کشیدند؟

و بابل را که چندین و چند بار ویران شد،

چه کسی باز ساخت؟

فعله های شهر زرین "لیما" خود در کدام خانه به سر می
بردند؟

در آن شب که دیوار بزرگ چین

تمامی گرفت،

بنآیانش به کجا رفتند؟ روم بزرگ،

پر از تاق نصرت هاست. چه کسی آنها را برپا داشت؟

و قیصرها بر چه کسانی پیروز شدند؟

آیا بیژانس پر آوازه، برای ساکنانش، فقط قصر داشت؟

در آتلانتیس افسانه بی

حتی در آن شب که دریا به کامش کشید،

به دریا افتادگان، بر سر بردگان خود نعره می کشیدند.

آیا اسکندر جوان، هند را تسخیر کرد؟

به تنهایی؟

قیصر که "گل" ها را در هم کوبید،

حتی آشپزی هم به همراهش نبود؟

فیلیپ اسپانیایی، به هنگامی که ناوگانش

است. اینکه بگوئیم "وظیفه ی محوری جنبش کارگری
ایجاد تشکلهای صنفی است" درست مثل این است بگوئیم
آنچه برای زندگی انسان کافی است هوا یا آب و یا
خوراک است. واقعیت این است که طبقه کارگر هم به
اتحادیه نیاز دارد و هم به حزب و هیچ کدام از اینها نافی
دیگری نیستند. نفی حزب یا کم رنگ کردن اهمیت آن به
هر بهانه ای عملاً تأیید وضع موجود است: وضعی که
طبقه کارگر ایران، این بزرگترین طبقه اجتماعی و
اقتصادی کشور، هیچ و یا تقریباً هیچ بروز و برآمد
سیاسی در آن ندارد. آری، خارج کردن ایجاد حزب از
"وظیفه محوری" دید تک بعدی اتحادیه گرایی (دید
تردیونیستی) و دقیقاً تأیید وضع فاجعه بار موجود است و
به همین طریق ستایشگری "جنبش موجود کارگری" و
امید بستن به اینکه با همین وضع طبقه کارگر به قول راه
کارگر "پرومته وار وارد میدان شود" چیزی جز توهمی
بی پایه نیست که خلاف آن را "تجربه جنبش کارگری
سایر کشورها" و نیز جنبش کارگری ایران در انقلاب
بهمن ثبت کرده است. اگر هم طبقه کارگر ایران بدون
سازمان سیاسی مستقل خود "پرومته وار وارد میدان
شود" دستاوردهای او را دیگران غصب خواهند کرد:
همان گونه که روحانیت زیر رهبری خمینی و بخشی از
بورژوازی در بهمن 57 چنین کردند.

دو شعر

پرسش های یک کارگر باسواد

برتولت برشت

چه کسی شهر هفت دروازه ی "تب" را بنا کرد؟

در کتاب ها، نام فرمانروایانی آمده است.

غرق شد، گریست.

جز او، آیا هیچکس گریه نکرد؟

فردریک دوم در جنگ های هفت ساله پیروز شد.

آیا هیچکس در این پیروزی، سهمی نداشت؟

.

.

بر پیشانی هر ورقی، یک پیروزی.

چه کسی شام پیروزی ها را می پخت؟

هر ده سال، مردی بزرگ.

چه کسی هزینه ها را می پرداخت؟

.

.

این همه روایت.

این همه پرسش.

به بانگ بلند

ولادیمیر مایاکوفسکی (۱۹۳۰)

ترجمه یحیی سمندر

رفیقان گران قدر فردا!

هنگامی که در فسیل های گند زمان ما
می لولید

هنگامی که تاریکی های دوران ما را
باز می نوردید

شاید در این باره که من که بودم نیز
پژوهش ورزید.

شاید دانشمند شما بگوید

و با گفتار خود، فیض فضل بر
پرسش هاتان بپاشد

که آری [در آن دوران] سراینده آب
جوشیده ای^۱ هم بود

دشمن غدار آب آلوده.

جناب استاد

عینک دوچرخه ای تان را بردارید!

من خود به شما می گویم

که عصرم چه بود و من که بودم.

من، ژاول چی [مسئول نظافت
آبریزگاه]، من آب رسان،

بسیجی انقلاب،

به جبهه رفتم

^۱ - در سال های نخست حکومت شوروی، مقامات در چارچوب مبارزه با شیوع بیماری های واگیردار به کارزار وسیعی در زمینه بهداشت روی آوردند. از جمله به مردم توصیه می کردند که آب شیر را پیش از جوشاندن ننوشند. مایاکوفسکی که علاقه و سواس گونه اش به بهداشت و پاکیزگی معروف است فعالانه در این کارزار شرکت داشت. (یادداشت مترجم فرانسوی)

به دور از باغ های اشرافی شعر -

این خانم هوسباز.

او باغ خود با لطافت آراسته بود:

بستان سرائی، قلبی، عشقی، آب تازه ای.

«من خودم باغمو می کارم

و خودم آبش می دم»²

این را آبیاری کن،

آن را آب افشانی،

با شعرهای برگزیده ای که بر لب داری، -

بباف مثل میتره ایکا،

بلغور کن مثل کودره ایکا³ -

که شیطان هم از آن چیزی نمی فهمد!

قرنطینه ای برای آنان نیست

تا از پائین پنجره هاتان ماندولین را به

صدا در آورند:

«تاراتینا تارا تین توانگ...»⁴

2 - بازگویی کلمات یک ترانه قدیمی (یادداشت مترجم

فرانسوی)

3- تقلید آوایی بسیار آزاد و طنز آمیز از دو شاعر جوان

آن زمان: میتره ایکین و کودره ایکو (توضیح مترجم

فرانسوی)

افتخار بزرگی نیست

که از میان این گل ها مجسمه من

مغرورانه سر برکشد

در پارک های خطه سرفه سل،

جولانگاه روسپیان، دزدان و سیفلیس.

من، مروج- مبلغ⁵

از این وضع عاصی شده بودم،

من هم می توانستم

شعرهای عاشقانه بسرایم

بهتر به فروش می رود

و جلوه بهتری دارد.

اما من

خود را مهار زدم

و آواز خاص خود را

در گلو فشردم.

گوش کنید

4 - تقلید آزاد بیتی از سلوینسکی از شعر او به نام

«رقص دختر کولی با گیتار» (توضیح مترجم فرانسوی)

⁵ - «آژی- پروپ» اصطلاح سیاسی روسی به معنی

بخش ترویج و تبلیغ [حزب] (توضیح مترجم فرانسوی)

نه همچون سکه ای از رواج افتاده به
دست سکه شناس
و نه همچون روشنائی ستاره ای میرا.
شعر من
با تلاش،
ستبرای سال ها را خواهد شکافت،
شعر من
زمخت،
تیزیین،
سنگین خواهد بود
همچون آبراه های روم
که سنگین از کار بردگان
به ما رسیده اند.
از گور کتاب ها
شعر من سر بر می کشد
و قافیه های بُرّان من ناگهان نمودار
می شوند
و شما با احترام
رشته آن را لمس خواهید کرد

رفقای فردا،
میلغان،
بلند آویان توده برانگیز،
من با خفه کردن جویبار های شعر
از فراز دفتر های تغزل گام برداشتم
تا همچون فردی زنده
با زندگان سخن گویم.
من به سوی شما خواهم آمد
در دور دست کمونیستی
اما نه همچون
سراینده نوچه شوریده ای از زمره یسه نین⁶.
شعر من به شما
از فراز زنجیر سده ها
و از فراز شاعران و وزیران
خواهد رسید.
شعر من به شما نخواهد رسید
نه مانند پیکانی
در بازی تغزل و عشق

6 - سرگئی یسه نین، شاعر روس، 1895-1925

سپاه محبوب من	همچون سلاحی قدیمی اما ترسناک.
بی حرکت	من،
آماده رزم با فریاد بلند	کلمات گوش نواز،
با برافراشتن پیکان های فولادی	عادتم نیست.
قافیه هایم.	گوش باکره ها
و تمام این سپاه ها را که تا به دندان	در حلقه مویشان
مسلح اند	
و بیست سال نبرد با پیروزی آنها را	از فریادهای شادمانه [من] سرخ
به صفحه آخر رساندند	نخواهد شد.
همه اینها را به تو می دهم	با به میدان آوردن سپاه صفحاتم،
ای پرولتاریای جهان.	از جبهه سطرهایم سان می بینم.
هر دشمن طبقه کارگر	شعرهایم ایستاده
دشمن اعلام شده من است.	پوشیده از قطعات سرب
در سال های جان کندن	آماده مرگ
و در روزهای گرسنگی	با افتخار جاودان.
به ما گفتند که به زیر پرچم سرخ	شعرهای سخت شده
برویم.	دهن به دهن،
ما کتاب های مارکس، همه مجلداتش،	هدف گیری شده،
را باز می کردیم	عنوان ها گشوده.
همان گونه که در خانه،	سرنیزه داران روح

کرکره پشت پنجره ها را باز می کنیم.

اما بدون خواندن آنها می دانستیم

به صف کدام اردو برای نبرد ببیوندم.

دیالکتیک ما

وامدار هگل نیست.

دیالکتیک، در چکاچاک نبردها

شعر مرا آبدیده کرد،

آنگاه که زیر گلوله های ما

بورژواها می گریختند

همان گونه زمانی

ما زیر گلوله های آنها فرار می کردیم.

بگذار شکوه و افتخار

همچون بیوه ای تسلی ناپذیر

پشت سر نابغه

در صف گورسپاری شلنگ تخته بیاندازد.

پس بمیر، شعر من، بمیر

همچون سربازی بی نام و نشان

همان گونه که در شبیخون دشمن

بسیاری از ما مردند.

من از چند کیلو برنز

چشم می پوشم.

من از سفیدک مرمرهای شما

چشم می پوشم.

در زمینه افتخار

ما همبسته ایم.

باشد که هرکس

یادبود مشترکی داشته باشد

که در نبردهای مان بنا می شود:

سوسیالیسم.

انسان های برادر!

واژه نامه هاتان را آماده کنید:

ریزه واژه هائی مانند

فحشا، محاصره اقتصادی و سل

در رود فراموشی جاری خواهند

بود.⁷

⁷ - رود فراموشی (Léthé, Lethe) به انگلیسی و

فرانسوی) که به عربی نهرالنسیان نامیده می شود نام یکی از رودهای جهنم است که طبق اسطوره های یونان نوشیدن آن باعث فراموش کردن لغات می شود. ظاهراً

برای آنکه شما محکم و چابک بوده باشید

شاعر خلط سینه زبان رنده مانند آفیش را
لیس زد^۸.

با کشیدن سال ها به دنبالم

با فسیل غولی با دم دراز عوضی گرفته
خواهم شد.

رفیق زندگی

چارنعل برو

سریع تر.

باید روزهای باقی مانده را

طبق برنامه سپری کنیم.

من، پیشیزی

شعرهایم به ارمغان نیاورده،

هیچ مبلی از مبل ساز به خانه من
نیامده.

و بجز

یک پیرهن پاکیزه،

به صراحت بگویم

به چیز دیگری نیاز ندارم.

در برابر

کمیسیون مرکزی کنترل

در سال های روشنی که پیش می
روند،

از فراز دغلكاری ها و زیرکی های
شاعرانه،

من همه کتاب های بلشویکی ام را

همچون کارت حزبی

برخواهم افراشت.

منابع ترجمه: به بانگ بلند، A pleine voix، برگزیده
اشعار مایاکوفسکی، انتشارات گالیمار، پاریس 2005 و
ترجمه انگلیسی شعر مایاکوفسکی که در سایت
www.marxists.org قابل دسترسی است.

منظور مایاکوفسکی این است که در جامعه کمونیستی
آینده، معانی واژه هائی مانند فحشا، سل و محاصره
اقتصادی به خاطر از میان رفتن این پدیده ها فراموش
می شوند و باید تکه پاره های آنها را در «رود
فراموشی» پیدا کرد! (یادداشت مترجم فارسی)

^۸ - اشاره به فعالیت مایاکوفسکی در «پنجره های رُستا
- آژانس تلگرافی روسیه» در زمان جنگ داخلی است.
شاعر در آن زمان آفیش هائی برای آژانس تلگرافی
روسیه طراحی می کرد و توضیحات وزن و قافیه داری
درباره مسایل روز بدانها می افزود (یادداشت مترجم
فرانسوی).